



مسیح

خراب‌التحریر

از نشرات حزب التحرير

چاپ اول عربی
۱۳۷۲ هـ.ق - ۱۹۵۳ م

چاپ ششم عربی
۱۴۲۲ هـ.ق - ۲۰۰۱ م

چاپ پنجم دری
۱۴۴۱ هـ.ق - ۲۰۲۰ م

امت کتاب

www.ummatproduction.com

کابل - افغانستان

منهج حزب التحرير در آوردن تغيير

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ

الْمُشْرِكِينَ﴾ [يوسف: ١٠٨]

ترجمه: بگو: این طریقه و راه من است که من و هرکس پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله (سبحانه و تعالی) دعوت می‌کنیم والله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ

وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [انعام: ١٥٣]

ترجمه: این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می‌سازد! این چیزی است که الله شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!

قبل از مطالعه

کتابی را که در دست دارید، از روی نسخهٔ اصلی آن، که به لسان عربی نگارش یافته، ترجمه شده است. از آن جایی که نمی‌توان تمام آنچه را که مؤلف به لسان خود مقصود نموده به غیر آن بیان نمود؛ بناءً کاستی‌ها و کمبودی‌های کتاب را نادیده گرفته و جهت تدقیق بیشتر و صحت متن می‌توانید به نسخهٔ اصلی آن مراجعه نمایید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيد المرسلين و إمام المتقين و على آله و صحبه، و من دعا بدعوته، و التزم بطريقته، و ترسم خطاه، و جعل العقيدة الإسلامية اساساً لفكرته، و الاحكام الشرعية مقياساً لأعماله، و مصدرأً لأحكامه و بعد:

برپا کردن خلافت قضیهی سرنوشت ساز مسلمانان در همه جهان

بدون شك قضیه سرنوشت ساز برای تمام مسلمانان در جهان، همانا اعاده حکم فرمایی به آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده از طریق برپا کردن خلافت و نصب خلیفه می باشد؛ خلیفه ای که با وی بر اساس عمل به کتاب الله و سنت رسولش صلی الله علیه و سلم بیعت صورت می گیرد تا نظام های کفری را نابود ساخته و احکام اسلام را در کرسی تطبیق و تنفیذ بنشانند؛ سرزمین های اسلامی را به دارالاسلام تبدیل کرده، جامعه را به جامعه اسلامی عوض کند و اسلام را من حیث رسالت جهانی توسط دعوت و جهاد به همه جهان برساند. با مشخص شدن قضیه سرنوشت ساز برای مسلمانان، هدفی که لازم است دست اندرکاران دعوت اسلامی به صورت کتله ها، احزاب و جماعت ها برای تحقق آن فعالیت کنند، نیز مشخص می گردد و در پی آن، طریقه های که باید برای دست یافتن به این هدف در پیش گرفته شود، نیز مشخص خواهد شد. برای ادراک و دریافت آن، معرفت و آشنایی به امور ذیل ضروری می باشد: وضعیت مسلمانان امروزی، واقعیت سرزمین های اسلامی، واقعیت دار در سرزمین های اسلامی، واقعیت جامعه فعلی که مسلمانان در آن زندگی می نمایند و حقیقت احکام شرعی متعلق به همه این ها.

اما وضعیت مسلمانان چنان است که با وجود مسلمان بودن شان، مفکوره آمیخته از

افکار و احساسات اسلامی، غربی، سوسیالیستی، قومی، وطنی، سمتی، مذهبی و گروهی بر آن‌ها مسلط و غالب است.

متأسفانه واقعیت و وضعیت سرزمین‌های اسلامی به شمول کشورهای عربی، طوری است که بر تمام آن‌ها نظام‌های کفری و احکام آن حاکم می‌باشد؛ البته به استثنای بعضی احکام اسلامی؛ مثل: احکام ازدواج، طلاق، نفقه، میراث و مسایل پدری و فرزندی، که برای هم‌چو مسایل محاکمی خاصی ساخته شده و بر آن‌ها اسم محاکم شرعی اطلاق می‌شود. این برعلاوه برخی از احکام شرعی دیگر است که در محاکم بعضی از سرزمین‌های اسلامی مثل: سعودی و ایران تطبیق می‌گردد.

واقعیت داری که امروزه مسلمانان در همه اطراف و اکناف جهان در آن زندگی می‌نمایند، دارالکفر است؛ نه دارالاسلام. برای درک این واقعیت، شناخت حقیقت دارالاسلام و دارالکفر از نظر شرع لازم می‌باشد.

دارالاسلام در اصطلاح شرعی و از نظر شرع عبارت از داری است که در آن به احکام اسلام حکم شود و امانش به امان اسلام باشد؛ یعنی امنیت آن توسط سلطه و امان مسلمانان در داخل و خارج گرفته شود؛ اگرچه اکثر ساکنین آن را غیرمسلمانان تشکیل داده باشد. دارالکفر در اصطلاح شرعی عبارت از داری است که در آن به کفر حکم شود و امان آن به امان غیراسلام باشد؛ یعنی امان آن به غیر از سلطه و امان مسلمانان باشد؛ اگرچه اکثر ساکنین آن را مسلمانان تشکیل داده باشد.

لذا در بودن دار به حیث دارالاسلام یا دارالکفر، همانا احکام و امان معتبر است؛ نه کشور و ساکنین آن؛ پس اگر احکامش احکام اسلام و امانش به امان مسلمانان بود، آن دارالاسلام است و اگر احکامش به احکام کفر و امانش به امان غیرمسلمانان بود، آن دارالکفر و یا دارالحرب می‌باشد. این مطلب از حدیث سلیمان بن بریده اخذ گردیده که در آن آمده است:

«... ادعهم إلى الإسلام فإن أجابوك فاقبل منهم و كُفَّ عنهم، ثم ادعهم إلى التحول من

دارهم إلى دارالمهاجرين، و أخبرهم أنهم إن فعلوا ذلك فلهم ما للمهاجرين و عليهم ما على

المهاجرين» (رواه مسلم)

ترجمه: ... آن‌ها را به سوی اسلام فراخوان؛ اگر جواب مثبت دادند، از آنان بپذیر و از تعرض بر آن‌ها دست بردار! سپس ایشان را به هجرت از دار خودشان به دار مهاجرین دعوت کن و به ایشان خبر ده که اگر هجرت کردند، در زمره سایر مهاجرین داخل شده، آنچه به آن‌ها است به این‌ها هم خواهد بود و آنچه بر آن‌ها تطبیق می‌شود، بر این‌ها نیز تطبیق خواهد شد.

مفهوم حدیث چنین است که اگر از دار خود به دار مهاجرین نقل مکان می‌کنند، مغایر احکام کسانی است که به دار مهاجرین (دارالاسلام) نمی‌روند. در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم تنها دار مهاجرین دارالاسلام بود و ماسوای آن همه دارالکفر بود.

از همین حدیث اصطلاح دارالاسلام و دارالکفر یا دارالحرب استنباط گردیده است. لذا مضاف ساختن دار به اسلام، کفر و یا حرب، همانا مضاف نمودن آن به حکم و سلطه است. پس واضح می‌گردد که در نسبت دادن دار به سوی چیزی ضرورت به سلطه آنست که دار به آن نسبت داده می‌شود تا متحقق و ثابت شود و سلطه تحقق نمی‌یابد؛ مگر توسط دو چیز: نخست؛ رعایت و تنظیم مصالح به احکام مشخص و دوم عبارت از قوتی که رعیت را حمایت کرده و احکام را نافذ کند که آن به نام امان یاد می‌شود؛ پس برای دار این دو امر من حیث شرط قرار داده شده است.

علاوه بر آن، در رابطه به تطبیق احکام، این قول الله سبحانه و تعالی دلیل است که

فرموده:

﴿... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [مائده: ۴۴]

ترجمه: ... هرکس به آنچه الله نازل کرده، حکم نکند، او و امثال او از کافران

خواهند بود!

هم‌چنان آن‌چه درباره امامان شیرین در حدیث عوف بن مالک وارد گردیده

و در آن آمده که گفتند: یا رسول الله! پس آیا با شمشیر در مقابل آنان قیام نکنیم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«لا ما أقاموا فيكم الصلاة»

ترجمه: نخیر تا هنگامی که در میان شما نماز را برپا می‌دارند.

و نیز آن چه در حدیث عباده بن صامت درباره بیعت وارد شده و در آن آمده:

«...و أن لا ننازع الأمر أهله إلا أن تروا كفراً بواحاً عندكم من الله فيه برهان»

ترجمه: ... و این که با فرمانداران منازعه نکنیم؛ مگر هنگامی که کفر آشکار را مشاهده کنید که درباره آن از جانب الله نزدتان دلیل قاطع وجود داشته باشد.

در روایت طبرانی به لفظ «کفراً صراحاً» آمده است. این حدیث دلالت می‌کند که حکم کردن به غیر احکام اسلام چیزی است که برداشتن شمشیر را در مقابل حاکم واجب می‌گرداند و این خود دلیل بر آن می‌شود که تطبیق اسلام شرطی از شروط دارالاسلام است که در صورت نبودنش برداشتن شمشیر و قتال واجب می‌گردد.

اما در رابطه به واجب بودن امان به امان اسلام؛ یعنی به سلطه مسلمانان، این مسئله هم چنان از این قول پروردگار گرفته شده است:

﴿...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾ [نساء: ۱۴۱]

ترجمه: ... و هرگز الله برای کافران راهی بر مسلمانان مقرر نکرده است.

بدین شرح: جایز نیست که کافران بر مسلمانان سلطه و تسلط داشته باشند؛ زیرا در صورت سلطه کافران، امان مسلمانان به امان کفر می‌شود، نه به امان اسلام. از جانب دیگر، پیامبر صلی الله علیه وسلم در مقابل هر منطقه‌ای که تابع سلطه مسلمانان نمی‌بود، فرمان جنگ و غزا را صادر می‌کرد و با ایشان به حیث دارالحرب جنگ می‌کرد؛ چه ساکنین آن مسلمان می‌بود و یا غیر مسلمان؛ اما از قتل ساکنین آن در صورت مسلمان بودنشان نهی می‌کرد. بخاری از انس رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «هنگامی

پیامبر صلی الله علیه وسلم می خواست به قومی هجوم ببرد و با آن‌ها جنگ کند، جنگ نمی کرد تا آن که صبح می شد؛ اگر از آن‌جا صدای آذان را می شنید، از هجوم بر آنان پرهیز می کرد و هرگاه صدای آذان را نمی شنید، بعد از فرارسیدن صبح بر آنان هجوم می برد.» و از عصام مزنی روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم دست‌های از مجاهدین را می فرستاد، برای شان می فرمود:

ترجمه: هرگاه مسجدی را دیدید و یا آذانی را شنیدید، آنگاه کسی را به قتل نرسانید.
(مسند/احمد)

مسجد و آذان - که از شعائر اسلام بوده - هر چند دلالت می کند که ساکنین آن مناطق مسلمانانند، باز هم از قتال و هجوم بر آن مناطق به حیث دارالحرب مانع نمی شود. این بدان معناست که مناطق مذکور دارالحرب و دارالکفر شمرده می شود؛ زیرا اگرچه در آن‌جا شعائر اسلام ظاهر شده؛ اما امانش به امان و سلطه رسول الله صلی الله علیه وسلم نبوده؛ یعنی امانش به سلطه و امان اسلام نبود؛ لذا دارالحرب شمرده شده و مثل هر دارالحرب دیگری مورد هجوم قرار می گرفت.

از آن‌چه گذشت روشن می شود که در هیچ یکی از سرزمین‌های اسلامی شرط حکم اسلام متحقق نیست؛ اگرچه امان بیشتر آن‌ها به امان و سلطه مسلمانان می باشد و بیشترین اهل آن‌ها مسلمان اند؛ اما دارالاسلام شمرده نمی شوند؛ زیرا معتبر در دار، همانا احکام و امان است؛ نه سرزمین و ساکنین.

اما واقعیت جامعه در سرزمین‌های اسلامی بدون شک غیر اسلامی است؛ به دلیل این که جامعه متشکل از افراد، افکار، احساسات و نظام می باشد و تنها از افراد تشکیل نشده که گفته شود، چون ساکنین کشورهای مذکور مسلمانانند، پس جامعه هم جامعه اسلامی است. بنابر آن، جامعه در واقع مجموعه‌ای از مردم است که میان‌شان روابط دایمی وجود داشته باشد و هرگاه میان‌شان روابط دایمی وجود نداشته باشد؛ آنگاه جماعت گفته می شوند و نمی توانند جامعه را تشکیل دهند؛ مثل: همراهان سفر در یک

کشتی، طیاره و یا در یک قافله.

برای آن که روابط دایمی در میان مردم به میان آید، ضرور است که میان‌شان وحدت افکار، وحدت احساسات و وحدت نظام به وجود بیاید؛ اگر در بین این سه موضوع وحدت پیدا نشود، علاقه و روابط دایمی هم ایجاد نخواهد شد که در نتیجه جامعه هم نخواهد بود. از این جاست که گفتیم جامعه متشکل از مردم، افکار، احساسات و نظام‌ها بوده و به حسب همین شاخص‌ها جوامع تشکیل می‌شود. به همین خاطر، از اختلاف افکار، احساسات و نظام‌ها در میان مردم، جوامع هم متغیر و مختلف می‌شوند.

جامعه در سرزمین‌های اسلامی طوری است که علی‌الرغم مسلمان بودن اکثر افراد آن، بالای‌شان افکار، احساسات و نظام‌های مختلفی سیطره دارند؛ بنابر آن، بعید نیست که تناقضات آشکاری در افکار و مشاعر (احساسات) حاکم در میان مسلمانان دیده شود؛ چنان‌چه در عین وقتی که به سوی اسلام سر بلند می‌کنند، می‌پذیرند که فرمانروا و حاکم‌شان کافر باشد؛ هم‌چنان در مقابل نظام‌های کفری - که بر آن‌ها تطبیق می‌شود - آن‌ها خاموش می‌مانند. در عین زمانی که ایشان مشتاق بازگشت اسلام‌اند، مشاهده می‌کنی که به مفکوره‌های قومی و اقلیمی و به اندیشه‌های مذهبی-گروهی چنگ می‌زنند؛ هم‌چنان با آن که امریکا، انگلیس و روسیه را دشمن خویش می‌شمارند، می‌بینی که از همین دولت‌ها کمک می‌خواهند و با آنان دوستی برقرار می‌کنند و توقع می‌داشته باشند که آن‌ها قضایا و مشکلات‌شان را حل و فصل نمایند. در عین زمانی که ایمان دارند، مؤمنان باهم برادر اند، ایشان را مشاهده می‌کنی که غرق تعصبات نژادی و منطوقی‌اند. عرب به عربیت خود تعصب می‌کند و ترکی به ترکی بودن خود و فارسی به فارس بودن خود؛ بدین منوال عراقی به عراقی بودن خود تعصب می‌کند و شامی به شامی بودن و مصری به مصری بودن خود؛ با وجودی که همه این‌ها با احکام صریح اسلام در تضاد و تناقض قرار دارند و در موارد مختلف همین‌گونه است. فلهمذا در عین زمانی که به اسلام ایمان دارند، ایشان را مشاهده می‌کنی که به دموکراسی، آزادی‌ها، حاکمیت مردم و به اشتراکیت و

دیگر افکار کفری آواز بلند می‌کنند و شعار می‌دهند؛ افکاری که سراسر با احکام اسلام در تضاد و تناقض قرار دارند.

علاوه بر آن، نظام‌های حکم، اقتصاد و تعلیم و تربیه، سیاست خارجی و قوانین مدنی - که در تمام سرزمین‌های اسلامی بر مسلمانان تطبیق می‌شوند - بدون شک کفری و غیر اسلامی اند. اینست آن‌چه که جامعه را در سرزمین‌های اسلامی به صورت عموم جامعه غیر اسلامی می‌سازد.

از همه آن‌چه گذشت، روشن می‌گردد که مسلمانان در تمام سرزمین‌های اسلامی علی‌الرغم مسلمان بودن‌شان در جامعه غیر اسلامی زندگی می‌کنند و سرزمین‌های اسلامی که در آن زندگی می‌کنند، دارالاسلام نیستند.

هم‌چنان روشن می‌شود که قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان - بعد از آن‌که دولت خلافت نابود و اسلام از منصبه تطبیق در زندگی، دولت و جامعه دور کرده شد - همانا بازگرداندن تطبیق اسلام در زندگی، دولت و جامعه از طریق برپا کردن خلافت و انتخاب خلیفه برای مسلمانان است؛ خلیفه‌ای که با وی بیعت می‌شود تا در میان‌شان مطابق کتاب الله سبحانه و تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم نموده، احکام کفر و نظام‌های آن را نابود کند، به جای آن نظام اسلام و احکام آن را جاگزین سازد و سرزمین‌های اسلامی را به دارالاسلام و جامعه موجوده را به جامعه اسلامی مبدل کند؛ هم‌چنان سرزمین‌های اسلامی را زیر پرچم دولت خلافت یک‌پارچه ساخته و اسلام را توسط دعوت و جهاد به حیث رسالت جهانی به جهانیان برساند.

اما این‌که همین قضیه، قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان است، این مسئله از احکام شرعی اخذ شده که بالای مسلمانان واجب گردانیده تا به همه احکام اسلام عمل نمایند و آن را در منصبه تطبیق و تنفیذ در زندگی، دولت و جامعه قرار دهند. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ [حشر: ۷]

ترجمه: هر آن چه را فرستاده‌الله برای تان داد، برگزید و از هر آن چه شما را باز داشته، باز ایستید...

لفظ «ما» در این آیت از الفاظ عموم بوده، وجوب اخذ را به همه آن چه رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده و وجوب پرهیز را از همه محرمانه‌ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آن‌ها نهی کرده است، تقاضا می‌کند. او تعالی فرموده است:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتُنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ...﴾ [مائده: ۴۹]

ترجمه: و میان‌شان بر طبق آن چه الله نازل کرده است، داوری کن و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش که مبادا تو را از بخشی از آن چه الله به سویت نازل کرده است، منحرف کنند...

این امری است از جانب الله سبحانه و تعالی بالای رسولش صلی الله علیه وسلم و مسلمانان مبنی بر واجب بودن حکم کردن به تمام آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است؛ زیرا لفظ «ما» در این آیت از الفاظ عموم بوده و شامل همه احکامی می‌شود که الله سبحانه و تعالی نازل کرده است. هم‌چنان این قول الله سبحانه و تعالی:

﴿... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [مائده: ۴۴]

ترجمه: ... هر کس به غیر آن چه الله نازل کرده، حکم کند، وی از کافران خواهد بود.

یعنی هر کس به همه آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده، حکم نکند، وی از کافران می‌باشد؛ زیرا لفظ «بما» در آیت فوق از الفاظ عموم است و همه آن چه را الله سبحانه و تعالی نازل کرده، شامل می‌شود. از آیات مذکور وجوب حکم به همه آن چه را که الله سبحانه و تعالی نازل کرده، روشن می‌گردد؛ به دلیلی که این امر در هیچ یکی از سرزمین‌های اسلامی متحقق نیست؛ لذا احیای اسلام به صفحه زندگی، دولت و جامعه همانا قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان می‌باشد.

بدون شك اسلام عملیه مرگ و زندگی را به حیث عملیه ای قرار داده است که باید در برابر این قضیه سرنوشت ساز اتخاذ گردد. مسلم در حدیث عوف بن مالک روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:

«ستكون أمراء فتعرفون و تنكرون فمن كره برئ و من أنكر سلم و لكن من رضى و تابع،

قالو: أفلا نقاتلهم؟ قال: لا، ما صلوا»

ترجمه: در آینده امیرانی خواهند بود که بعضی اعمالشان معروف و برخی منکر و زشت می باشند؛ پس هرکس بد دید، نجات یافت و هرکس بر ایشان انکار کرد، در سلامت ماند؛ لیکن (وابه جان) کسی که راضی شد و متابعت کرد، گفتند: ای رسول الله! آیا آنگاه با شمشیر در مقابل آنان قیام نکنیم؟ گفت: نه؛ تا هنگامی که نماز را در میان شما برپا می دارند.

بخاری از عبادہ بن صامت روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را فراخواند و ما با وی بیعت کردیم؛ در جمله تعهداتی که از ما گرفت، این هم بود که بر شنیدن و اطاعت کردن در خوشی و ناخوشی و در سختی و آسانی و حتی در صورت ترجیح دادن دیگران بر ما با وی بیعت کردیم و نیز بر این که با فرمانداران خود پرخاش و منازعه نکنیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت:

«إلا أن تروا كفراً بواحاً عندكم من الله فيه برهان»

ترجمه: مگر آن که کفر بواح را مشاهده کنید که نزدتان از جانب الله درباره آن دلیل قاطع وجود داشته باشد.

و در روایت طبرانی «کفراً صراحاً» آمده است و برپا داشتن نماز در حدیث عوف بن مالک ظاهر است که به معنی برپا داشتن دین می باشد؛ مثل اطلاق جزء بر کل و آن کنایه از حکم کردن به احکام اسلام است و کفر بواح که در حدیث عبادہ بن صامت آمده همانا عبارت از کفر ظاهر در افعالی است که حاکم انجام می دهد؛ یعنی توسط حکم کردنش به احکام کفر.

مفهوم هردو حدیث اینست که اگر حُکام، حکم اسلام را برپا نکرد و شعاعش را ظاهر نساختند، در مقابل شان با شمشیر قیام کنیم و هرگاه حکم کفر را برپا کردند، با آنان به جنگ پردازیم و این که هرگاه فرمانداران کفر بواح را ظاهر ساختند، با ایشان به پرخاش و منازعه پردازیم و قیام بر ایشان با شمشیر عبارت از جنگ کردن با آنها برای دور کردن شان از حکمرانی است تا حکم به احکام اسلام دوباره باز گردد.

بدین گونه از دلایل فوق روشن می شود که قضیه و جواب حکم به اسلام و منع حکم به احکام کفر، همانا از قضیه سرنوشت ساز مسلمانان است که باید به ارزش مرگ و زندگی در برابر آن اجراءات صورت گیرد.

ایجاد کتله‌های غیرسیاسی، فریضهٔ اقامهٔ خلافت را تحقق نمی‌بخشد

معنای اعادهٔ زندگی اسلامی، همانا بازگشت مسلمانان به سوی عمل کردن به همه احکام اسلام است؛ اعم از عقاید، عبادات، اخلاق، معاملات، نظام‌های حکم، اقتصاد، اجتماع، تعلیم و تربیه و سیاست خارجی که ارتباط با اقوام، امت‌ها و دولت‌های دیگر می‌باشد؛ هم‌چنان تبدیل کردن سرزمین‌های مسلمانان به دارالاسلام و تغییر جامعه به جامعهٔ اسلامی می‌باشد.

اما اعادهٔ زندگی اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ مگر توسط برپا کردن خلافت و تعیین خلیفه برای مسلمانان که با وی به شنیدن و اطاعت کردن بر اساس کتاب الله و سنت رسولش صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیعت صورت گیرد.

کار در راه اعادهٔ زندگی اسلامی برای آن‌که به ثمر برسد، باید دسته‌جمعی باشد و جایز نیست که به صورت انفرادی انجام شود؛ زیرا عمل انفرادی امکان ندارد به این هدف منتج گردد؛ چون فرد هر اندازه که عقل و فکرش عالی هم باشد، نمی‌تواند به تنهایی به این هدف نایل گردد؛ بلکه بر وی لازم است با جماعتی کار و فعالیت کند.

پس کار و فعالیت برای برپا کردن خلافت و اعادهٔ حکم بر آن‌چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده، باید فعالیت دسته‌جمعی و در چارچوب یک کتله، حزب و یا جماعت صورت گیرد. این کار دسته‌جمعی است که سیاسی بوده و جایز نیست غیرسیاسی باشد؛ زیرا برپا کردن خلافت و نصب خلیفه خود کار سیاسی است. هم‌چنان حکم به آن‌چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده، نیز کار سیاسی می‌باشد که به میان آمده نمی‌تواند؛ مگر به واسطه کار سیاسی.

کته‌ها و سازمان‌هایی که برای کارهای غیرسیاسی برپا می‌شوند، اصلاً رابطه‌ی به قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان نداشته و برای‌شان ممکن نیست، هدفی را که بر مسلمانان واجب است، برای تحقق آن کار و فعالیت نموده و آن برآورده سازند.

تشکیلات و سازمان‌های ذیل غیرسیاسی می‌باشند:

الف- سازمان‌هایی که برای کارهای خیریه برپا می‌شوند: بدون شک سازمان‌هایی که بر اساس کارهای خیریه برپا می‌شوند، مثل: اعمار مدارس و شفاخانه‌ها و دستگیری فقرا، ایتم و نیازمندان؛ اگرچه اسلام مسلمانان را به اقدام کردن به چنین اعمال تشویق کرده، اما اعمال مذکور به قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان ارتباطی نداشته و ممکن نیست هدفی را برآورده سازد که بر مسلمانان کار و فعالیت در راه تحقق و برآورده شدن آن واجب می‌باشد. در عین زمان اکتفا کردن کته‌ها به چنین اعمالی، آنان را از پرداختن به واجب اصلی (کار و فعالیت برای اعاده حکم به آن‌چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است) منصرف می‌سازد؛ برعلاوه، این کته‌ها به کارهای خیریه به شکل دوامدار پرداخته نمی‌تواند؛ چون رعایت و تنظیم امور دایمی از واجبات دولت است؛ نه از واجبات افراد و کته‌ها.

اما اعمال خیریه بطور مؤقتی از رعایت و تنظیم امور دایمی شمرده نمی‌شود و اقدام به آن مشروع بوده و شریعت به آن تشویق کرده است؛ لیکن به قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان تعلق ندارد.

ب- کته‌هایی که برای دعوت به سوی عبادات و پابندی به سنت‌ها تشکیل می‌شوند: گرچه دعوت به سوی عبادات و پابندی به اعمال سنت چیزی است که اسلام به آن تشویق کرده؛ اما آن بخش از اسلام و بخش از خیری است که الله سبحانه و تعالی بر مسلمانان دعوت به سوی آن را واجب کرده است. چنان‌چه فرموده:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...﴾ [العمران: ۱۰۴]

ترجمه: باید از میان شما جماعتی باشد که به سوی خیر فراخواند!

دعوتی که به سوی عبادات و پابندی به سنت هاست، بخشی از اسلام است؛ در حالی که دعوت به سوی عمل کردن به همه اسلام؛ اعم از عبادات، اخلاق، معاملات، نظام های حکم، اقتصاد، اجتماع، تعلیم و تربیه، سیاست خارجی و غیره احکام شرعی واجب می باشد. اکتفا کردن به دعوت به سوی عبادات و سنت ها ربطی به قضیه سرنوشت ساز مسلمانان نداشته و ممکن نیست که هدفی را برآورده سازد که بالای مسلمانان کار و فعالیت برای تحقق و برآورده شدن آن واجب می باشد.

این علاوه بر آنست که مصروف شدن به این اعمال و امثال آن جماعت قائمه بر آن را از پرداختن به واجبی که الله سبحانه و تعالی پرداختن به آن را بالای مسلمانان لازم گردانیده، منصرف می سازد که آن عبارت از دور کردن احکام کفر و اعاده تطبیق اسلام و احکام آن در زندگی، دولت و جامعه می باشد.

ج- سازمان هایی که برای تألیف کتب اسلامی و گسترش ثقافت و فرهنگ اسلامی و یا برای کارهای وعظ و ارشاد برپا می شوند: گرچه تألیف کتب در ثقافت اسلامی و نشر آن، وعظ و ارشاد از کارهای بس بزرگ و ارزشمندی است؛ اما راه رسیدن به حل قضیه سرنوشت ساز مسلمانان و راه رسیدن به تأسیس خلافت و اعاده اسلام به صحنه زندگی، دولت و جامعه نیست.

هرگاه افکار برای عمل کردن در صحنه زندگی به طور سیاسی حمل نشود، به حیث معلومات ذهنی و افکار آکادمیک در بطون کتب و اذهان افراد باقی خواهد ماند؛ چنانچه کتابخانه های اسلامی مملو از ده ها هزار جلد کتاب ارزشمند و سودمند در ثقافت اسلامی است؛ اما در جای خود منجمد مانده اند. بناءً هرگاه این افکار به طور سیاسی برای عمل کردن و جاگزین کردن در صحنه زندگی حمل نشود، هم چو کتب در جای خود جامد باقی خواهند ماند.

دانشگاه هایی که مختص به تدریس و ثقافت اسلام اند؛ مثل: ازهر، زیتونه، نجف

و غیره؛ در تمام این پوهنتون‌ها اسلام و ثقافت آن به طور نظری و آکادمیک تدریس می‌شود؛ نه به طور عملی و برای تطبیق. همه‌ساله هزارها دانشمند ازین دانشگاه‌ها فارغ می‌شوند؛ اما آن‌ها جز کتاب‌های متحرک چیز دیگری نیستند؛ چون اسلام را به صورت نظری خوانده و فراگرفته‌اند؛ نه برای عمل، حمل و جاگزین کردن در صحنه زندگی، دولت و جامعه. پس امر عجیب نخواهد بود که آن‌ها حکم شرعی و معیارهای اسلام را که حلال و حرام است، اساس جهان‌بینی خود در زندگی، اساس اعمال و اساس صدور حکم خود بر وقایع و حوادث قرار ندهند.

هم‌چنان از لحاظ حکم، سازمان‌هایی که همه کارشان در خدمت به احادیث نبوی شریف و تخریح آن خلاصه می‌شوند، درین میان شامل‌اند؛ با آن‌که این کارها، امور ارزنده است؛ اما کار برای تأسیس خلافت اسلامی و قضیه سرنوشت‌ساز امت اسلامی نمی‌باشد.

د- جمعیت‌ها و سازمان‌هایی که برای امر به معروف و نهی از منکر تأسیس می‌شوند: امر به معروف و نهی از منکر چیزیست که الله سبحانه و تعالی آن را بر مسلمانان واجب گردانیده است. چنان‌چه فرموده:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...﴾ [العمران: ۱۰۴]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند...

لذا امر به معروف و نهی از منکر در هر حال بر مسلمانان فرض می‌باشد؛ برابر است که دولت خلافت موجود باشد یا خیر و برابر است که احکام اسلام در حکومت و جامعه نافذ باشد و یا نباشد. بدون شک، امر به معروف و نهی از منکر در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم، خلفای راشدین و زمان کسانی که بعد از ایشان آمده بودند، موجود بود و تا روز آخرت بر مسلمانان فرض باقی خواهد ماند.

لیکن امر به معروف و نهی از منکر، راه رسیدن به اقامه خلافت و راه رسیدن به اعاده اسلام به صحنه زندگی، دولت و جامعه نیست؛ اگرچه بخشی از فعالیت برای اعاده زندگی

اسلامی را تشکیل می‌دهد؛ چون محاسبه کردن با حُکام و امر نمودن به معروف و نهی از منکر در آن وجود دارد؛ ولی کار و فعالیت برای اعاده زندگی اسلامی غیر از کار و فعالیت برای امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. برعلاوه، کار امر به معروف و نهی از منکر با کارهایی که بخاطر از بین بردن منکر انجام می‌شود، فرق دارد. بدین‌گونه که کارهای امر به معروف و نهی از منکر تنها در قول و گفتن خلاصه می‌شود؛ اما کارهای ازاله منکر به ناحیه قولی منحصر نبوده و تنها به گفتن خلاصه نمی‌شود؛ بلکه نیاز به دولتی دارد که احکام شرعی را تطبیق نماید.

بناءً اکتفا نمودن به امر به معروف و نهی از منکر و کار نکردن برای تأسیس دولتی که منکرات را از بین ببرد، به حل قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان ارتباط و تعلقی ندارد. این مسئله را نباید از یاد برد که امر به معروف و نهی از منکر تنها به رعیت خلاصه گردد و حُکام فراموش شود؛ بلکه نصیحت حاکمان و امراء ضروری‌تر از همه بوده و محاسبه حاکم در اسلام امر مهمی است که در احادیث به آن تأکید شده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مورد فرمود است:

«إِنَّهُ سَتَكُونُ أُمَرَاءُ تَعْرِفُونَ وَ تَنْكُرُونَ، فَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ بَرَى، وَ مَنْ كَرِهَ فَقَدْ سَلِمَ، وَ لَكِنْ مِنْ

رَضِيَ وَ تَابَعَ» (مسند/احمد)

ترجمه: بدون شک بر شما امیرانی مقرر خواهد شد که برخی از اعمال‌شان را معروف و برخی را منکر می‌یابید؛ پس هرکس انکار کرد، نجات یافت و هرکس زشت دانست، در سلامت ماند؛ لیکن [و ا بجان] کسی که راضی شد و متابعت کرد!

یعنی هرکس منکر را زشت دید و تغییرش داد و کسی که به تغییرش قدرت نداشت و به دل آن را بد دید، وی در سلامت مانده؛ لیکن کسی که از اعمال آنان راضی شد و عملاً از آنها پیروی کرد؛ پس وی نه نجات یافته و نه در سلامت مانده است. او صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است:

«سید الشهداء حمزة بن عبد المطلب و رجل قام إلى إمام جائرٍ فأمَرَهُ و نَهَاهُ فقتَلَهُ»
(حاکم در مستدرک)

ترجمه: سید شهداء، حمزه فرزند عبدالمطلب و مردی است که نزد حاکم ظالمی رفته او را نصیحت می کند و او وی را به قتل میرساند!

«أفضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر» (المعجم الكبير / مسند احمد)

ترجمه: بهترین جهاد سخن حقی است که نزد حاکم ظالم گفته می شود.

پس شریعت در حالت ظهور کفر آشکار توسط حاکم در داراسلام، به محاسبه قولی آن اکتفا نکرده است؛ یعنی هنگامی که به احکام کفر حکم کند و یا در برابر طغیان کفر خاموش بماند؛ مثلاً: خلیفه حد زنا، سرقت، شراب نوشی و یا یکی از احکام واضح دین را ملغی قرار دهد، در این حالت محاسبه وی با شمشیر خواهد بود، آنگاه قتال و بیرون کردن سلاح در برابرش و منازعه با وی بر سر حکومت واجب می باشد تا از حکم کردن به احکام کفر بازگردانیده شود؛ اگر از حکم کردن به احکام کفر باز نمی گشت، آنگاه بیرون کردن سلاح و جنگیدن با وی برای دور کردنش از حکومت خواهد بود تا احکام شرعی دوباره به منصفه اجراء و تنفیذ قرار گیرد.

چنان چه در حدیث ام سلمه رضی الله عنها آمده: «...گفتند: یا رسول الله! آیا با ایشان به جنگ نپردازیم؟ گفت: «لا، ما صلوا» ترجمه: نخیر، تا زمانی که نماز می گذارند. در روایت دیگری آمده: «ألا نقاتلهم؟ قال: لا ما صلوا» ترجمه: آیا با ایشان نجنگیم؟ گفت: نخیر تا وقتی که نماز می گذارند. در حدیث عوف بن مالک آمده: گفتند: یا رسول الله! آیا با شمشیر در مقابل شان بر نخیزیم؟ گفت: «لا ما اقاموا فيكم الصلاة» ترجمه: نخیر تا هنگامی که نماز را در میان شما برپا می دارند و هدف از برپا داشتن نماز برپا داشتن همه احکام اسلام از لحاظ اطلاق جز و اراده کُل است. در حدیث عباده بن صامت آمده: (و أن لا ننازع الأمر أهله إلا أن تروا كفراً بواحاً عندكم من الله فيه برهان) و وقع عند الطبرانی «كفراً صراحاً» و فی رواية لأحمد «... ما لم يأمرك بإثم بواحاً»

ترجمه: و این که با فرمانداران پرخاش و منازعه صورت نگیرد؛ مگر هنگامی که کفر آشکار را مشاهده کنید که نزدتان از جانب الله درباره آن دلیلی وجود داشته باشد و در روایت طبرانی «کفر صریح» آمده و در روایت احمد آمده که تا هنگامی که به گناه آشکار امرت نکرده باشد.

همه این احادیث به وجوب بیرون کردن سلاح بر حاکم و جنگیدن با وی هنگامی دلالت می کند که کفر صریح و آشکار را ظاهر سازد و نزد ما درباره آن از جانب الله متعال دلیل موجود باشد؛ یعنی هنگامی که به احکام کفر حکم کند.

وجوب بیرون کردن شمشیر بر حاکم و جنگیدن در برابرش، زمانی که کفر آشکار را ظاهر می کند، در صورتی جائز می باشد که دار، دارالاسلام باشد و احکام اسلام نافذ بوده و بعد از مدتی از حاکم حکم کردن به کفر آشکار شود؛ زیرا حدیث عباده بن صامت می گوید: «...إلا أن تروا کفراً بواحاً» و در روایت طبرانی می گوید: «إلا أن تروا کفراً صراحاً» ترجمه: کفر آشکار یا کفر صریح را ببینید؛ در حالی که قبلاً آن را نمی دیدید؛ یعنی قبلاً اسلام نافذ بود، سپس حاکم، حکم کردن به احکام کفر بواح یا کفر صریح را آشکار ساخت.

اما اگر دار، دارالکفر بوده و احکام اسلام مورد تطبیق و تنفیذ قرار نگرفته باشد، آنگاه دور کردن حاکمی که با چنین نظامی بر مسلمانان حکومت می کند، از طریق طلب نصره، مطابق سنت و طریقه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اقامه دولت اسلامی و تطبیق احکام اسلام صورت می گیرد.

ه- جمعیت ها و تشکلاتی که بر اساس دعوت به سوی اخلاق نیکو بخاطر اصلاح جامعه برپا می شوند: دعوت به سوی اخلاق نیکو همانا از جمله دعوت به سوی خیری ست که الله سبحانه و تعالی مسلمانان را به دعوت به سوی آن امر کرده است؛ لیکن این دعوت به سوی اخلاق نیکو، در واقع دعوت به عمل کردن به بخشی از اسلام است؛ درحالی که واجب آنست تا به سوی همه احکام اسلام و عمل به آن و برای پیاده کردن آن در صحنه

زندگی، دولت و جامعه دعوت صورت گیرد.

همچنان دعوت به سوی اخلاق نیکو همانا دعوت به سوی احکام فردی شریعت است که متعلق به فرد می‌باشد و دعوت به سوی احکام عامه نمی‌باشد؛ مگر این که متعلق به جماعت در دولت، زندگی و جامعه باشد.

برعلاوه دعوت به سوی اخلاق نیکو امکان ندارد که منجر به اصلاح جامعه، نهضت و بپاخاستن امت را در پی داشته باشد؛ زیرا اصلاح جامعه توسط اصلاح افکار و احساساتی ممکن است که بر جامعه سیطره داشته و از طریق اصلاح نظامی امکان دارد که بر آن تطبیق می‌گردد؛ یعنی توسط اصلاح عرف عام و مروج در جامعه؛ چون جامعه از افراد، احساسات و نظام تشکیل شده است و اصلاح آن توسط اصلاح عناصر تشکیل دهنده اش صورت می‌گیرد؛ یعنی توسط اصلاح افرادش از طریق اصلاح افکار و احساساتشان و اصلاح نظامی که بالای آن‌ها تطبیق می‌گردد.

همچنان دعوت به سوی اخلاق منجر به نهضت و پیشرفت امت نمی‌گردد؛ زیرا تنها ارتفاع فکری است که منجر به نهضت و بپاخاستن می‌گردد. با نظر کردن به اروپا و امریکا می‌بینی که آنان دارای نهضت و پیشرفت‌اند؛ لیکن نهضتشان نهضت درست نیست؛ چون نهضت درست ارتفاع فکری بر اساس ارتباط انسان با خالقش می‌باشد. اروپا و امریکا ظاهراً به نهضت و بیداری رسیده‌اند؛ اما از ناحیه اخلاق تحت صفر قرار دارند و از ارزش‌های اخلاقی عاری بوده و مثل حیوانات زندگی می‌کنند.

پس دعوت به سوی اخلاق نیکو در واقع دعوت به سوی حل قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان نیست و نه هم راهی است به سوی برآورده شدن هدفی که الله متعال سعی و تلاش را برای تحقق آن بر مسلمانان واجب گردانیده است که آن عبارت از برپا کردن خلافت و اعاده تطبیق اسلام در صحنه زندگی، دولت، جامعه و حمل آن به حیث رسالت جهانی توسط دعوت و جهاد می‌باشد. با آن هم دعوت به سوی اخلاق نیکو از جمله دعوت به سوی خیری است که الله سبحانه و تعالی مسلمانان را به آن امر کرده است. چنانچه

قبلاً تذکر دادیم دعوت به سوی اخلاق نیکو، در واقع دعوت به عمل کردن به بخشی از اسلام است و تا آن‌که دعوت به سوی تطبیق همه احکام اسلام نباشد، قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان را حل نخواهد کرد.

با توجه به آن‌چه گفته شد، واضح می‌گردد که بدون شک حل قضیه سرنوشت‌ساز برای مسلمانان و رسیدن به هدفی که بر مسلمانان سعی به جانب آن، واجب است و هدفی که کار و فعالیت برای تحقق آن بر مسلمانان لازمی می‌باشد، همانا اقامه خلافت بخاطر بازگرداندن احکام اسلام بر منصفه تطبیق و تنفیذ در زندگی، دولت، جامعه و حمل و رسانیدن اسلام توسط دعوت و جهاد به حیث رسالت جهانی بوده و بر مسلمانان واجب می‌گرداند که تشکیلات و احزاب سیاسی را تأسیس کنند که بر فکرة اسلامی استوار بوده و برای اقامه خلافت اسلامی و اعاده حکم به آن‌چه الله متعال نازل کرده است، فعالیت سیاسی نمایند.

فلهذا حزب‌التحریر بعد از آن‌که این قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان را درک کرد و هدفی که کار و فعالیت برای تحقق آن واجب است را دریافت، پا به عرصه وجود گذاشت.

ایجاد حزب التحریر برای اقامهٔ خلافت

۱- به وجود آمدن حزب التحریر: بدون شک تکان‌های شدید در جامعه به صورت طبیعی روح زنده بودن و تحرک را در میان امت به حرکت می‌آورد که از آن احساس جمعی مشترک بین افراد امت ایجاد خواهد شد و این امر منجر به عملیهٔ فکری برای بحث روی اسباب و مسببات این تکان خواهد گردید تا به حل و نجات از آن دسترسی حاصل گردد. این عملیهٔ فکری شامل ماضی، حال و آیندهٔ امت و تاریخ اقوام، امت‌ها و وسایل نهضت آن‌ها خواهد بود؛ البته با مقایسه و دریافت برتری‌ها تا عقل از این پژوهش و بررسی به سوی علاج و راه حل آن راهیاب شود.

نسبت به مسلمانان باید گفت که ایشان در اوایل قرن ۲۰ به شدیدترین تکان مواجه شدند که کیان و سلطهٔ آن‌ها را متزلزل ساخت، سرزمین‌های‌شان را پارچه‌پارچه کرد، جمعیت‌شان را پراکنده نمود و دولت‌شان را که دولت خلافت بود، نابود کرد، بر اثر پارچه شدن دولت واحدشان به دولت‌ها و سلطه‌های متعدد، کیان امت در قدم اول تابع حاکمیت مستقیم دولت‌های کفری گردید؛ سپس تحت حاکمیت مزدوران آن‌ها - که از فرزندان مسلمان بودند - قرار گرفت و در نتیجه نظام‌ها و احکام کفری در همه سرزمین‌های اسلامی مورد اجراء و تطبیق قرار گرفت. سپس در پی این تکان، صدمه و تکان دیگری آمد که در آن دولت‌های کفری و مزدوران‌شان توسط حاکمان کشورهای عربی دسیسه‌یی ساختند و فلسطین را غصب و دولت یهود (اسرائیل) را به وجود آوردند.

این دو تکان و صدمه، تأثیر شدیدی بر روحیهٔ مسلمانان گذاشت؛ لذا امت بخاطر نجات خود دست به اقداماتی زد و برای بیرون رفت از این وضعیت بد، حرکت‌های

اسلامی و غیراسلامی به وجود آمدند که هیچ کدام آن‌ها نتوانست مسلمانان را از تأثیر این دو صدمه بزرگ و هولناک رهایی بخشد.

بعد از تکان و صدمه دوم، حزب التحریر به میان آمد؛ آنگاه که تعدادی از مسلمانان از حال بد مسلمین متأثر شده، بپا خاستند و حالت موجود و گذشته امت و آنچه را که بر امت گذشت و امت دچار آن شده بود، با توجه به اسباب هریک، بررسی و تحقیق نمودند. همین طور، وضعیت مسلمانان، وضع جامعه در سرزمین‌های اسلامی، روابط امت را با حُکام و روابط حُکام را با امت و نظام‌ها و قوانینی را که بر امت تطبیق می‌کنند، همه و همه را به بحث و بررسی گرفتند؛ هم‌چنان، افکار و مشاعری را به بحث گرفتند که بر مسلمانان و جامعه آنان حاکم بود. بعد از پژوهش و بررسی دقیق و دریافت واقعیت، آن را بر احکام اسلام عرضه کردند؛ سپس به بررسی حرکاتی پرداختند که برای نجات مسلمانان به وجود آمده بودند، چه آنانی که بر اساس اسلام و یا غیراسلام استوار بودند. بعد از این پژوهش همه‌جانبه، فکرة معین، واضح و متبلوری را بدست آورده و حزب التحریر را بر اساس آن تأسیس نمودند. حزب التحریر بعد از این پژوهش و بررسی به این نتیجه رسید که قضیه سرنوشت‌ساز امت اسلامی، اعاده اسلام و تطبیق آن در زندگی، دولت، جامعه و رسانیدن اسلام به حیث رسالت جهانی توسط دعوت و جهاد می‌باشد.

بنابر آن، حزب التحریر اعاده زندگی اسلامی و به دوش گرفتن دعوت اسلامی را هدف خود قرار داده در میان امت برای برآورده شدن این هدف کار و فعالیت می‌کند. زمانی حزب التحریر با بررسی و تحقیق به مشخص نمودن قضیه سرنوشت‌ساز مسلمانان و هدفی که برای تحقق آن تلاش صورت گیرد، دست یافت، در پهلوی آن به طریقه‌های که لازم است برای تحقق این هدف در پیش گیرد، نیز دست یافت که همانا طریقه رسول الله صلی الله علیه و سلم از زمان بعثت‌شان به حیث رسول الله تا تأسیس دولت اسلامی در مدینه منوره می‌باشد.

۲- حزب التحریر، یک حزب سیاسی بوده که مبدأ آن اسلام است؛ پس کارش سیاست و مبدأ آن اسلام می‌باشد. حزب در میان امت و با امت کار و فعالیت می‌کند تا امت اعاده اسلام به صحنه زندگی، دولت و جامعه را به حیث قضیه سرنوشت‌ساز خود گرفته و در برپا کردن خلافت و اعاده حکم به آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده، سوق دهد.

حزب التحریر یک تشکیل سیاسی است که بر اساس فکرة اسلامی استوار بوده و یک تشکیل روحی کاهانه، علمی، تعلیمی و یا کتله‌یی برای کارهای خیریه (ساختن پل، مدرسه، شفاخانه و...) نمی‌باشد. مفکوره اسلامی که حزب بر آن استوار بوده و در مجموعه افرادش تجسم می‌یابد و امت را به سوی عمل به آن دعوت می‌کند تا با حزب آن را به دوش گیرند و در صحنه زندگی، دولت و جامعه جاگزینش سازند، همانا روح حزب و هسته آن و راز حیاتش می‌باشد و همین مفکوره یگانه رابطه‌یی است که افرادش را با هم ربط می‌دهد.

۳- فعالیت حزب التحریر همانا به دوش کشیدن دعوت اسلامی است که برای تغییر جامعه فاسد امروزی در سرزمین‌های اسلامی و تبدیل آن به جامعه اسلامی از طریق تغییر افکار غیراسلامی موجود در آن به افکار اسلامی تا آن به حیث رأی عامه نزد مردم گردیده و به مفاهیم راسخه مبدل شود که مردم را به تطبیق و عمل مطابق آن برانگیزد و تغییر دادن احساسات غیراسلامی موجود در آن تا همه احساسات اسلامی شده و به آن چه الله سبحانه و تعالی و رسولش صلی الله علیه و سلم راضی می‌شود، راضی شوند و بر آن چه الله سبحانه و تعالی و رسولش صلی الله علیه و سلم ناراض و قهر می‌شود، به قهر و غضب آیند. هم‌چنان تغییر دادن روابط غیراسلامی موجود در آن تا همه روابط اسلامی گردیده و مطابق احکام و معالجات اسلام جریان پیدا کند.

فعالیت‌هایی که حزب به آن‌ها می‌پردازد، همه اعمال سیاسی می‌باشند؛ زیرا حزب در این اعمال، امور مردم را بر اساس احکام و راه‌حل‌های شرعی رعایت و تنظیم می‌کند؛

پس در این صورت، سیاست هم عبارت از رعایت و تنظیم امور مردم مطابق احکام و راه‌حل‌های اسلام می‌باشد.

اعمال سیاسی که حزب بر آن‌ها می‌پردازد، تعلیم و تثقیف امت به ثقافت اسلامی است تا امت در اسلام ذوب شده و از عقاید فاسد، افکار نادرست، مفاهیم غلط و از تأثیر افکار و آرای کفری‌رهایی یابند. چنان‌چه بارزترین و آشکارترین فعالیت‌های سیاسی که حزب بدان اقدام می‌کند، مبارزه فکری‌ست که در مقابل افکار و نظام‌های کفری ظاهر می‌شود. به همین ترتیب، بیان فساد افکار نادرست، عقاید فاسد و مفاهیم غلط در برخورد و ظاهر ساختن خطاهای آن‌ها و بیان حکم اسلام در مورد آن‌ها بیشتر متجلی می‌یابد.

برعلاوه، اعمال سیاسی که حزب بدان مبادرت می‌ورزد و تبارز می‌یابد، مبارزه سیاسی است که در برخورد با دولت‌های کفری در سرزمین‌های اسلامی تأثیر و نفوذ دارند. البته این مبارزه برای نجات امت اسلامی از سیطره کفار و آزادسازی بلاد اسلامی از نفوذ آن‌ها و برکندن ریشه‌های فکری، فرهنگی، سیاسی، نظامی و سرانجام از بین بردن نظام‌های‌شان از سایر سرزمین‌های اسلامی ضروری می‌باشد. همان طوری که در برخورد با حُکام در جهان اسلام به شمول جهان عرب و برملا ساختن خیانت‌های آن‌ها بر امت و آشکار ساختن دسیسه‌های‌شان علیه امت، محاسبه آن‌ها، انکار بر ایشان و انتقاد بر آنان پیرامون کوتاهی‌های‌شان در ادای حقوق امت و در تنظیم و رعایت امور آن‌ها و در مخالفت‌شان با احکام اسلام و تطبیق احکام کفر توسط ایشان، ظاهر می‌گردد.

پس همه فعالیت‌های حزب، فعالیت سیاسی بوده کار تعلیمی نیست و مدرسه هم نمی‌باشد؛ چنان‌چه کارش وعظ و ارشاد نیست؛ بلکه عملش سیاسی بوده که در آن افکار و احکام اسلام و معالجات آن را به منظور عمل کردن و برای جاگزین کردن آن در صحنه زندگی، دولت و جامعه تقدیم و ارایه می‌دارد. حزب اسلام را به دوش گرفته تا تنها اسلام نافذ گردد و تنها عقیده اسلامی اصل و اساس دولت، اصل قانون اساسی و سایر قوانین را تشکیل دهد.

۴- هدف حزب التحریر: هدف حزب التحریر همانا بازگردانیدن زندگی اسلامی و حمل دعوت اسلامی است؛ یعنی تحقق قضیه سرنوشت ساز مسلمانان و بازگردانیدن زندگی اسلامی، بازگردانیدن مسلمانان به یک زندگی اسلامی است که در دارالاسلام و در جامعه اسلامی زندگی کنند، بر آن افکار، شعائر و احساسات اسلامی سیطره داشته و نظامها و احکام اسلام در آن طوری تطبیق شود که همه امور زندگی در آن مطابق احکام شرعی جریان داشته باشد، طرز دید در آن همانا حلال و حرام در سایه دولت اسلامی باشد که آن همان دولت خلافت است؛ دولتی که در آن مسلمانان خلیفه را تعیین نموده و با وی به سمع و طاعت بیعت می کنند که در میان شان به کتاب الله و سنت رسولش صلی الله علیه وسلم حکم کند و اسلام را به حیث رسالت خویش توسط دعوت و جهاد به جهانیان حمل نماید.

هم چنان حزب می خواهد تا امت مسلمه را به پا ایستاد نموده و به ترقی فکری برساند؛ چنان نهضتی که صحیح بوده و براساس فکر مستنیر (روشن) بنا یافته و بر عقیده اسلامی استوار باشد. به همین ترتیب، حزب می کوشد تا امت را به همان مجد و عزت سابقش برگرداند؛ طوری که زمام پیش قدمی را از دولت ها، امت ها و اقوام دیگر گرفته، دوباره مقام دولت اول جهان را به امت مسلمه برگرداند و مانند گذشته سیاست و رعایت امور را مطابق احکام اسلام به پیش ببرد. چنان چه حزب هدف خود می داند تا اسلام را به حیث رسالت جهانی به دوش گرفته به جهان برساند و رهبری امت را برای کارزار در برابر کفر، نظامها و افکارش بدست گیرد تا اسلام در تمام زمین فراگیر شود.

۵- ثقافت حزب التحریر: حزب بدین اکتفا نکرده که بر عقیده اسلامی به شکل اجمالی استوار گردد؛ بلکه بعد از بررسی و پژوهش پیرامون وضع کنونی امت، وضع جامعه در سرزمین های اسلامی، وضعیت عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم، زمان خلفای راشدین و زمان تابعین بعد از ایشان و با رجوع به سیرت وی صلی الله علیه وسلم، کیفیت حمل دعوت توسط وی از آغاز بعثت تا برپا کردن دولت در مدینه، سپس بررسی کیفیت

طریقه آن حضرت در مدینه و با رجوع به کتاب الله و سنت رسولش صلی الله علیه وسلم و به آنچه این دو از اجماع اصحاب و قیاس بدان ارشاد کرده‌اند و با دریافت روشنایی توسط اقوال صحابه و تابعین و اقوال ائمه مجتهدین، حزب التحریر افکار، آراء و احکام تفصیلی‌ای را برگزید که به فکرة اسلامی و به طریقه تنفیذ آن تعلق دارد و آن همه افکار، آراء و احکام اسلامی است و بس. در میان ثقافت حزب هیچ چیزی غیر اسلامی وجود نداشته، متأثر از هیچ چیز غیر اسلامی هم نمی‌باشد؛ بلکه تنها و تنها اسلامی بوده و اعتمادی ندارد، جز بر اصول اسلام و نصوص آن. این آراء و افکار را حزب، بخاطر قوت دلایل مطابق اجتهاد و فهم خود برگزیده است؛ بنابر آن حزب آن‌ها را صحیح شمرده و قابلیت خطا را هم در آن‌ها رد نمی‌کند.

حزب از این افکار، آراء و احکام به حدی تبئی (گزینش) کرده که من حیث یک حزب لازم است؛ زیرا حزب سیاسی برای آن‌که واقعاً حزب باشد، لازم است در تفصیلات فکرة و طریقه گزینش‌هایی داشته باشد؛ البته به اندازه‌یی که در روش و مسیر عملش برای اعاده زندگی اسلامی و در حمل دعوت اسلامی برای برپا کردن دولت خلافت و نصب خلیفه لازم و ضروری می‌باشد.

این افکار، آراء و احکام ظاهر و ثابت می‌سازد که اسلام مبدأ (ایدیولوژی) زندگی بوده و شامل عقیده و نظامی می‌باشد که تمام مشکلات انسان را در زندگی حل و فصل می‌کند. به نحوی که حزب را یک حزب مشخص ساخته و همین افکار، آراء و احکام یگانه رابطه‌یی باشد که افرادش را به گونه‌یی با هم ربط دهد که توسط آن وحدت کیان و قوت حزب و وحدت افکار در آن حفظ گردد تا آن‌که حزب همه امت را بر همین افکار، آراء و احکام گرد هم جمع کند؛ چون حزب آن را درست می‌شمارد تا آن‌که امت آن را به حیث افکار، آراء و احکام خویش بپذیرد، برای آن کار کند و همراه حزب آن را به دوش کشد تا در صحنه زندگی، دولت و جامعه جاگزینش سازد. لهذا همین امر، افکار، آراء و احکام مذکور را در سرزمین‌های اسلامی به شمول سرزمین‌های عربی و حتی در

همه کشورهای جهان من حیث افکار حزب معروف گردانیده است. حزب مجموع افکار، آراء و احکامی را که برگزیده است، در کتب و نشرات فراوانی که دارد، برای مردم نشر کرده است.

۶- اما منهج حزب التحریر در آوردن تغییر و طریقه‌یی که برگزیده، در رفتار و کیفیت حمل دعوتش در راه تحقق تأسیس خلافت و اعاده حکم به آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده و در رسانیدن اسلام به حیث رسالت جهانی کاملاً واضح و روشن است.

حزب در این همه، حکم شرعی و پیروی از رسول الله صلی الله علیه و سلم را در طریقه‌اش برای اقامه دولت و در کیفیت قرار دادن احکام شرعی متعلق به دولت و جامعه توسط وی صلی الله علیه و سلم در کرسی تطبیق و تنفیذ و در کیفیت حمل دعوت توسط وی صلی الله علیه و سلم بر خود لازم گرفته است. زیرا الله سبحانه و تعالی پابندی به احکام شرعی و اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و سلم و عمل به همه‌یی آن چه از نزد الله سبحانه و تعالی آورده است را بالای مسلمانان واجب گردانیده و در مورد فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ

كَثِيرًا﴾ [احزاب: ۲۱]

ترجمه: یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر صلی الله علیه و سلم الگویی

نیکی‌ست برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد؛ الله را بسیار یاد می‌کند.

هم چنان فرموده:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

[ال عمران: ۳۱]

ترجمه: بگوای پیامبر! اگر الله را دوست دارید، پیرو من باشید که الله شما را

دوست دارد و گناهان‌تان را ببامزد که الله آمرزنده و مهربان است.

و فرموده است:

﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ [حشر: ۷]

ترجمه: هر آن چه را رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای تان داد، برگزید و از هر آن چه شما را باز داشت باز ایستید!

آیات دیگر نیز به وجوب پیروی و اقتداء از رسول الله صلی الله علیه وسلم دلالت دارد. با آن که حزب این را درک می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم کافران را دعوت می کرد و ما امروز دعوت را به سوی مسلمانان حمل می کنیم تا آنان به احکام اسلام پابند و ملتزم شوند و همراه ما در راه اعاده حکم بما انزل الله کار و فعالیت کنند؛ لیکن ما این را هم درک می کنیم که -با تأسف- سرزمین های اسلامی امروزه دارالاسلام شمرده نمی شوند و همین گونه جامعه یی که مسلمانان در آن زندگی می کنند، جامعه غیر اسلامی است. بناءً عمل حزب به تغییر سرزمین های اسلامی به دارالاسلام و تبدیل جامعه در آن به جامعه اسلامی تمرکز یافته است. چنان چه پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تغییر مکه و مناطق دیگر به دارالاسلام و تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی کار و فعالیت می کرد. با توجه به آن چه گذشت، حزب در طریقه پیش رفت خود و در کیفیت حمل دعوت اسلامی خطوط برجسته ذیل را برگزیده است:

۱. حزب دعوت را به اساس این فرموده الله متعال به دوش کشیده است:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ

هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [العمران: ۱۰۴]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان مفلحان و رستگارانند!

هم چنان بخاطر نافذ ساختن حکم شرعی است که عمل به احکام اسلام و بازگرداندن آن را بر کرسی تطبیق و تنفیذ در صحنه زندگی و دولت و جامعه بالای مسلمانان واجب می گرداند و حزب به حمل دعوت تنها بخاطر ادا کردن واجب نمی پردازد؛ بلکه بخاطر تحقق یافتن اقامه خلافت و اعاده حکم بما انزل الله، بدان می پردازد.

۲. حزب حکم شرعی را اساس همه تصرفات، اعمال و قاعده صدور حکم بر مبادی، افکار، وقایع و حوادث اتخاذ نموده، حلال و حرام را مقیاس همه تصرفات و اعمال خود می‌داند و ایمان کامل دارد که سیادت و رهبری تنها از آن اسلام است؛ نه از غیر آن. پس حزب جرئت، صراحت و وضاحت را بر خود لازم گرفته تا در مقابل چیزهایی که متناقض و منافی اسلام است، چه از لحاظ مبادی، ادیان، عقاید، افکار، مفاهیم، نظام‌ها، عادات و تقالید چلنج دهد؛ اگرچه به قهر و نارضایتی اهلس مواجه شده و به مقابله با وی اقدام کنند؛ چون حزب با هیچ‌کسی به حساب اسلام مجامله و معامله نمی‌کند. هم‌چنان، حزب برای پیروان ادیان، عقاید، ایدئولوژی‌ها، افکار و دعوت‌های غیراسلامی نمی‌گوید که بر آن چه هستید ثابت بمانید؛ بلکه از ایشان می‌خواهد که آن را ترک گویند؛ چون دیگر همه چیز به غیر از اسلام کفر و گمراهی است که باید تنها به اسلام بگردند و تنها دین صحیح و درست اسلام است.

لذا حزب تمامی ادیان به شمول یهودیت، نصرانیت و تمامی ایدئولوژی‌ها به غیر از اسلام، کمونیستی- اشتراکی و سرمایه‌داری را ادیان کفر و مبادی کفر می‌شمارد. پس یهود، نصارا و هرکسی که به ایدئولوژی سرمایه‌داری یا کمونیستی ایمان بیاورد، از جمله کافران است.

حزب دعوت به سوی قوم‌گرایی، وطن‌گرایی، سمت‌گرایی، نژادپرستی و مذهب‌پرستی را چیزی می‌شمارد که اسلام آن‌ها را حرام قرار داده است. هم‌چنان حزب تشکیل احزابی را که مسلمانان را به سوی سرمایه‌داری، اشتراکی-کمونیستی، سیکولریستی و یا ماسونیت دعوت می‌کنند، حرام دانسته و قوم‌گرایی، وطن‌گرایی، مذهب‌پرستی، نژادپرستی و یا به هر دینی غیر از دین اسلام مسلمانان را فراخوانند و یا مسلمانی که به یکی از این‌گونه احزاب منسوب شود و عضو آن گردد، به اساس اسلام حرام قرار داده است.

حزب همان‌گونه که در برابر حُکام تملق و چاپلوسی نکرده و اظهار دوستی با آن‌ها نمی‌کند، به دساتیر و قوانین آن‌ها نیز به بهانه این که این کار به حمل دعوت کمک خواهد

کرد، توجه نمی‌کند؛ چون شرعاً جایز نیست که حرام را وسیله واجب قرار داده و از راه حرام به واجب برسیم؛ بلکه حزب با حُکام محاسبه می‌نماید و با سخنان شدید آن‌ها را انتقاد می‌کند و نظام‌هایی را که تطبیق می‌کنند، نظام‌های کفری می‌شمارد و بر آن‌ها واجب می‌داند که این نظام‌ها را دور کرده و احکام اسلام را به جای آن قرار دهند. حزب همان‌طوری که آنان را ظالمان و فاسقان می‌داند؛ زیرا آنان به احکام کفری حکم می‌کنند و هرکسی از آن‌ها که از صالح بودن اسلام را برای تطبیق و حکمی از احکام اسلام انکار نمایند، به اساس این دلیل کافر می‌شمارد.

﴿... وَمَنْ لَّمْ يَخُكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [مائده: ۴۴]

ترجمه:... و هر که مطابق آن چه که الله نازل کرده است، حکم نکند، او و امثال او کافر است! هم‌چنان، حزب شرکت در حکم‌رانی با حکام را نمی‌پذیرد؛ زیرا این عمل مشارکت در حکم غیراسلامی بوده و بر مسلمانان حرام می‌باشد. چنان‌چه حزب نمی‌پذیرد که با حکام در به میان آوردن اصلاحات اقتصادی، تعلیمی، اجتماعی و یا اخلاقی معاونت و همکاری کند؛ زیرا این معاونت در واقع همکاری و اعانت برای ظالمان در تحکیم و طولانی ساختن عمر نظام‌های فاسد و کفری‌شان می‌باشد. حزب بخاطر دور انداختن حکام ظالم و برکندن نظام‌های کفری آن‌ها، که بالای مسلمانان تطبیق می‌کنند، کار و فعالیت می‌کند تا احکام اسلام بر کرسی تطبیق و تنفیذ برگردد.

۳. حزب برای تطبیق کامل احکام اسلام -چه احکام عبادات باشد یا معاملات و اخلاق و یا هم دیگر نظام‌ها- کار و فعالیت می‌کند تا این قول پروردگار نافذ گردد:

﴿وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...﴾ [مائده: ۴۹]

ترجمه: میان آن‌ها به موجب آن چه الله نازل کرده، حکم کن...

و این قول الله سبحانه و تعالی:

﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾ [حشر: ۷]

ترجمه:... هر آن چه را رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) برای‌تان داد، برگزید و از هر آن چه شما را باز داشت، باز ایستید.

لفظ «ما» در هردو آیت فوق از صیغه‌های عموم بوده و همه احکامی را که الله سبحانه و تعالی نازل کرده و عمل به هر آن چیزی را که پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده، شامل می‌شود؛ لذا تطبیق همه آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده و عمل به آن چیزی که پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده، واجب می‌باشد. میان این حکم و آن حکم، میان این واجب و آن واجب و میان این حرام و آن حرام هیچ فرقی وجود نداشته، همه اش واجب التطبیق می‌باشد و جائز نیست که بعضی تطبیق و بعضی گذاشته شود؛ همان طوری که تطبیق آن به تدریج جائز نیست؛ زیرا ما ملزم به تطبیق کامل و یک‌بارگی احکام اسلام می‌باشیم.

هكذا هنگامی که اوضاع و شرایط متناقض و منافی اسلام باشد، جائز نیست که اسلام طوری تأویل و تفسیر شود که با اوضاع و شرایط، موافق گردد؛ زیرا این عمل در واقع تحریف و تغییر اسلام است. پس واجب آنست که وضع و شرایط طوری تغییر داده شود که موافق به اسلام گردد و تحت احکام شرعی منضبط گردد.

۴. حزب راه حرکت خود را به اساس طریقه پیامبر صلی الله علیه و سلم از زمان بعث تا سیر برای اقامه دولت (تغییر دارالکفر به دارالاسلام و تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی) به سه مرحله ذیل تقسیم کرده است:

اول) مرحله تثقیف: بخاطر تشکیل کتله حزبی ضرورت به انسان‌های مؤمن و راسخ به مفکوره و طریقه حزب می‌باشد.

دوم) مرحله تفاعل: تفاعل یا فعالیت در میان امت به این خاطر است که اسلام به دوش امت گذاشته شود تا امت آن را به حیث قضیه سرنوشت‌ساز خود پذیرفته و برای جاگزین ساختن آن در صحنه زندگی، دولت و جامعه کار و فعالیت نماید.

سوم) طلب النصره: مرحله گرفتن حکومت و تطبیق کامل و شامل اسلام و حمل آن به حیث رسالت جهانی به تمام جهان است.

اما مرحله اول، مرحله اساس‌گذاری می‌باشد که در آن هسته حزب به میان آمد و

بعد از راه یافتن به مفکوره و طریقه، حلقه اول آن تشکیل شد و از همان جا حلقه اول به تماس گرفتن با افراد امت آغاز کرد و مفکوره و طریقه را به صورت فردی به آنان عرضه می کرد. هرکسی که برایش جواب مثبت می داد، او را برای درس های عمیق در حلقات خود تنظیم می کرد تا به افکار و احکام اسلامی که حزب برگزیده است، ذوب شده به شخصیت اسلامی مبدل شود و دارای چنان عقلیه اسلامی گردد که وی افکار و وقایع و حوادث را از عینک اسلام نظر کند و حکم خود را بر آنها مطابق معیارهای اسلام (حلال و حرام) صادر کند؛ هم چنان از نفسیه اسلامی برخوردار شده که هر جا اسلام رفت، وی هم برود و از آن چه الله سبحانه و تعالی و رسولش صلی الله علیه و سلم راضی شد، وی هم راضی شود، از هر چیزی که الله و رسولش صلی الله علیه و سلم را به خشم و غضب آورد، وی هم به خشم و غضب آمده و بی قرار شود. بعد از آن که اسلام بر وجودش به طور عمیق تأثیر افکند، دعوت را به دوش گرفته به سوی مردم حمل کند؛ زیرا دروسی که در حلقات فرامی گیرد، دروس عملی و مؤثر است که باید در زندگی روزمره بدان عمل شده و به مردم رسانیده شود.

هرگاه کسی به این سطح رسید، پذیرش خود را به حزب لازم گردانیده و عضو کتله حزب می گردد. چنان چه رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرحله اول دعوت که سه سال دوام پیدا کرد، همین طور عمل می نمودند که مردم را به صورت فردی به رسالتی که الله سبحانه و تعالی وی را بدان فرستاده بود، دعوت می کرد؛ هرکس دعوتش را می پذیرفت، او را به صورت پنهانی در کتله خود داخل کرده و بر آموختن آن چه از رسالت اسلام به وی نازل شده بود، حرص می ورزید تا او را در اسلام ذوب کند، با کسانی که به وی ایمان آورده بودند، طور پنهانی ملاقات می کرد و در جاهای نامعلوم آنها را تعلیم و تثقیف می نمود و به صورت پنهانی به عبادات خود می پرداختند تا آن که نام اسلام در مکه شایع شد و مردم درباره آن صحبت می کردند و گروه گروه در آن داخل می شدند.

در این مرحله آغازین، عمل حزب منحصر به تثقیف بود و بس؛ چون تمام توجه

خود را به ساختار کتله: تکثر و تثقیف افراد در حلقاتش به ثقافتی که برگزیده بود، به صورت عمیق متمرکز ساخت تا آن که توانست کتله حزبی خود را از جوانانی تشکیل دهد که در اسلام ذوب شده و افکار حزب را برگزیده و با حزب به فعالیت آغاز و افکار حزب را به مردم رسانیدند. بعد از آن که حزب توانست کتله حزبی خود را تشکیل دهد، جامعه آن را حس نمود و فکرة و هر آن چیزی را که حزب به سوی آن دعوتش می کرد، شناخت و آنگاه حزب به مرحله دوم انتقال یافت.

مرحله دوم، مرحله فعالیت با امت و برای کشاندن اسلام به دوش امت و پذیرفتن قضیه سرنوشت ساز است؛ البته توسط ایجاد آگاهی و رأی عام نزد امت با افکار و احکامی که حزب از اسلام تبنی کرده تا امت آن را افکار خود قرار داده، در راه آن کار کند و آن را به دوش گرفته، در زندگی روزمره جاگزینش سازد و در راه برپا کردن دولت اسلامی و نصب خلیفه برای اعاده زندگی اسلامی و حمل دعوت آن به جهان یک جا با حزب کار و فعالیت کند. در این مرحله، حزب به مخاطب قرار دادن جمهور مردم به صورت دسته جمعی انتقال کرد که به کارهای آتی می پرداخت:

۱. ثقافت متمرکز در حلقات بخاطر رشد و نموی جسم حزب و زیاد شدن افرادش و هم چنان بخاطر ایجاد شخصیت های اسلامی که قادر بر حمل دعوت شده تا در میدان های مبارزه فکری و سیاسی برزند؛

۲. ثقافت جمعی برای جمهور امت به واسطه افکار و احکام اسلامی، که حزب آن را برگزیده و در درس های مساجد، مجالس، سیمینارها، اماکن تجمع عامه، جراید، کتب و نشرات جهت ایجاد آگاهی عامه نزد امت و ذوب کردنش به اسلام و ایجاد اساس مردمی در میان امت تا بتواند آن را به سوی برپا کردن خلافت و اعاده حکم بما انزل الله رهبری کند؛

۳. کارزار فکری برضد عقاید، نظام ها و افکار کفری، عقاید فاسد، افکار نادرست و مفاهیم غلط با بیان نادرستی، خطا و متناقض بودن آنها با اسلام تا امت از آنها و از

اثرات بد آن نجات یابد؛

۴. مقابله سیاسی که در امور ذیل مجسم می‌شود:

• مقابله با دولت‌های کافر استعمارگر که در سرزمین‌های اسلامی دارای نفوذ می‌باشند: مقابله با استعمار با تمام اشکال آن چه فکری، سیاسی، اقتصادی و یا نظامی باشد. آشکار ساختن نقشه‌ها و رسوا کردن دسیسه‌های استعمارگران برای نجات امت از نفوذ آن‌ها و آزاد شدن امت از هرگونه اثر و نفوذ استعمارگران؛

• محاسبه و مبارزه با حُکام در کشورهای عربی و اسلامی و برجسته ساختن احوال‌شان، محاسبه با آن‌ها و انتقاد بر آنان هرازگاهی که حقی از حقوق امت را تلف و در ادای حقوق آن تقصیر می‌نمایند و یا به امری از امورشان بی‌اعتنایی روا می‌دارند. هم‌چنان در مخالفت و ورزی شان با احکام اسلام و فعالیت برای دور کردن حکومت آن‌ها که بر اساس تطبیق احکام کفر و نظام‌های آن استوار است تا حکومت اسلامی به جای آن اقامه گردد.

۵. تبنی مصالح امت و رعایت شئون آن مطابق احکام شریعت.

حزب به همه این اعمال، در پیروی از عملکردهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد از نزول این قول پروردگار:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [حجر: ۹۴]

ترجمه: به هرچه مأمور شده‌ی صریح و بلند بگو و از مشرکان رویگردان باش!

به آن پرداخته است؛ چون وی صلی‌الله‌علیه‌وسلم بعد از نزول این آیت رسالتش را ظاهر ساخت و قریش را به جانب کوه صفا فرا خوانده و آنان را آگاه ساخت که وی پیامبر و فرستاده‌ی الله است؛ از آنان خواست که به وی ایمان آورند و از آن به بعد دعوت خود را همان طوری که به افراد عرضه می‌کرد، به جماعت‌ها نیز عرضه می‌نمود. در مقابل قریش، خدایان، عقاید و افکارشان متعرض شده، نادرستی، فساد و خطای آن‌ها را بیان کرده، عیوب شان را ظاهر می‌کرد و بر آنان و همه عقاید و افکارشان حمله می‌کرد. آیات

پایب بر وی صلی الله علیه وسلم نازل می شد و آیاتی بر رد اعمال زشت شان (سودخوری، زنده به گور کردن دختران، خیانت در پیمان و ترازو و مرتکب شدن عمل زشت زنا) نازل می گردید. هم چنان آیات تهاجمی علیه سرداران و بزرگان قریش نازل می شد که آن ها و پدران شان را جاهل و کم عقل می خواند و دسیسه های شان را بر ضد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر ضد دعوت و یارانش رسوا و برملا می ساخت.

حزب در حمل افکار خود، در مقابله با افکار غلط سازمان های سیاسی، در متصدی شدن به کارزار سیاسی با دولت های کفری، در کوبیدن و انتقاد حُکام ظالم صریح الهجه، واضح البیان و مبارزه طلب بوده و قطع نظر از نتایج و اوضاع سازش، مدهانت، مجامله و تملق نمی کند و سلامت را ترجیح نمی دهد. بنابر آن، با هرکسی که مخالف اسلام و احکامش می بود، مقابله می کرد و این امر از اسبابی بود که حزب را در معرض اذیت شدید از جانب حُکام و قهر و غضب گروه های سیاسی و غیرسیاسی قرار داد و حتی گاهی در معرض انتقاد و قهر اکثر مردم قرارش می داد. حزب در این راستا به رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدا کرده است. آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسالت اسلام را به همه عالم آشکار ساخت؛ افکار و عقاید باطل شان را به چالش کشید و حقی که به سوی آن دعوت می کرد، به آن ایمان کامل داشت. بر کفر و افکار کفری در تمام جهان متعرض شد، بدون این که بر عادات، تقالید، ادیان و عقاید حُکام و یا عامه حساسی نماید، در مقابل سیاه و سفید مردم اعلان جنگ نمود و جز رسالت اسلام به سوی هیچ چیز دیگری التفاتی نکرد و در مقابل قریش، متصدی بدگویی و انتقاد بر خدایان و عقایدشان شد و آنان را کم عقل و جاهل خواند. درحالی که غیر از ایمان راسخ به رسالت اسلام - که بدان فرستاده شده بود- هیچ نیرو، کمک گر و سلاحی جز خودش وجود نداشت.

با آن که حزب در سیر و حرکت خود، خود را ملتمز می داند که صریح، آشکار و قاطع باشد؛ لیکن در این امر به کار سیاسی اکتفا کرده و به استعمال اسباب مادی - بر ضد حُکام، یا بر ضد کسانی که در مقابل دعوتش می ایستند و یا بر ضد کسانی که از جانب شان

اذیت می‌بیند- دست نزده است که این کار هم در اقتدا به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد. چنانچه وی صلی الله علیه وسلم در مکه به دعوت اکتفا کرد و تا هنگام هجرت به مدینه به هیچ‌گونه اعمال مادی دست نزده بود و حینی که اهل بیعت عقبه دوم به وی صلی الله علیه وسلم عرض کردند که به ایشان اجازه دهد تا با اهل منی توسط شمشیر جنگ کنند، برای‌شان چنین جواب داد:

«لَمْ نُؤْمَرْ بِذَلِكَ بَعْدَ» (طبقات الكبرى)

ترجمه: هنوز به این کار مامور نشده‌ام.

الله سبحانه و تعالی نیز از وی صلی الله علیه وسلم خواسته بود تا در مقابل اذیت آن‌ها چنان صبر و شکیبایی کند که پیامبران قبل از وی کرده بودند. چنانچه برایش فرموده:

﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَنَا هُمْ نَصْرُنَا...﴾

[انعام: ۳۴]

ترجمه: بدون شک پیامبرانی قبل از تو هم مورد تکذیب قرار گرفته بودند، پس

آن‌ان در برابر تکذیب و اذیت صبر پیشه کردند تا آن‌که نصرت و یاری ما به دادشان

رسید.

طلب نصره

هنگامی که جامعه و امت در برابر حزب به انجماد و خشکی گرائید، حزب به پژوهش و بررسی مکرر سیرت پیامبر صلی الله علیه و سلم پرداخت تا رهنمایی از آن حاصل کند. همان بود که از این بررسی و پژوهش به امور زیر دست یافت:

۱- وقتی که ابوطالب وفات کرد، جامعه مکه در برابر پیامبر صلی الله علیه و سلم منجمد و بسته بود و با مرگ ابوطالب اذیت قریش به وی صلی الله علیه و سلم به درجه‌ای شدید شد که در زندگی، کاکایش ابوطالب، انتظار آن را نداشت. لذا حمایت از رسول الله صلی الله علیه و سلم نسبت به دوران ابوطالب خیلی ضعیف و ناچیز گردید.

بنابر آن، الله سبحانه و تعالی به وی صلی الله علیه و سلم وحی کرد که خود را به قبایل عرب عرضه نموده و از آن‌ها به خود حمایت و یاری طلب کند تا بتواند رسالتی را که الله سبحانه و تعالی به او فرستاده در امن و حمایت ایشان ابلاغ کند. ابن کثیر در سیرت از علی بن ابوطالب روایت کرده که گفت: «هنگامی که الله سبحانه و تعالی رسول خود را امر کرد که خود را به قبایل عرب عرضه کند، وی صلی الله علیه و سلم در حالی که من و ابوبکر با وی بودیم، به منی رفت و به مجلسی از مجالس عرب وارد شدیم.» هم‌چنان ابن کثیر از ابن عباس و او از عباس روایت می‌کند که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من گفت:

«لا أرى لي عندك و لا عند أخيك منعة، فهل أنت مخرجي الى السوق غداً حتى نقر في

منازل قبایل الناس- و کانت مجمع العرب- قال...»

ترجمه: من برای خود نزد تو و برادرت قوت دفاع و حمایت را نمی‌بینم. پس آیا می‌شود که فردا مرا به بازار ببری تا به اقامتگاه‌های قبایل قرار گیریم و آن‌جا محل

تجمع عرب بود.

عباس می‌گوید: «هنگامی آن‌جا رسیدیم، گفتم: این است قبیله کنده و جماعتش و آن قبیله بهترین قبیله‌ای است که از یمن به حج می‌آید و این هم اقامتگاه‌های بکر بن وائل و آن اقامتگاه بنی عامر بن صعصعه است. پس تو هر کدامش را برای خود اختیار می‌کنی، اختیار کن. می‌گوید: آنگاه از کنده آغاز کرده و نزدشان رفت.»

۲- آن‌چه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگام عرضه کردن خود بر قبایل از آن‌ها -بعد از ایمان و تصدیق به وی- خواست، بدون شک این بود که از وی حمایت کنند تا آن‌چه را که از طرف الله سبحانه و تعالی بخاطرش فرستاده شده بود، ابلاغ کند. تمام نصوصی که دربارهٔ عرضه کردن وی بر قبایل وارد گردیده، چنین تذکر می‌دهد که او صلی‌الله‌علیه‌وسلم از آن‌ها برای خود و دعوت خود طلب حمایت می‌کرد.

۳- آن‌چه کنده و بنی عامر بن صعصعه از وی خواستند که پادشاهی و یا امر حکومت بعد از وی به ایشان باشد، دلالت می‌کند که آن‌ها از طلب نصره و حمایت وی صلی‌الله‌علیه‌وسلم دانسته بودند که وی می‌خواهد سلطه و حکومتی را در میان‌شان برپا کند. بنا بر آن از وی صلی‌الله‌علیه‌وسلم خواستند که اگر وی را نصرت و یاری کردند، پادشاهی و امر حکومت بعد از وی به ایشان باشد.

۴- نصرت و یاری اهل مدینه با وی و بستن بیعت دوم عقبه با ایشان و برپا کردن دولت به مجرد رسیدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مدینه، همه به وضاحت دلالت به آن دارد که هدف وی صلی‌الله‌علیه‌وسلم از خواستن حمایت و یاری همانا برپا کردن سلطه اسلامی بود تا در آن احکام اسلام تطبیق شود.

۵- حزب از این بررسی و پژوهش به این نتیجه رسید که کار طلب نصره، از کار ثقافتی در مرحلهٔ اول و عمل تفاعل در مرحلهٔ دوم با وجود این‌که در مرحلهٔ دوم تفاعل صورت می‌گیرد، فرق دارد. هم‌چنان، کار برای طلب نصره بخشی از طریقه‌یی است که هنگام منجمد شدن جامعه در برابر حاملین دعوت و شدت یافتن اذیت نسبت به آن‌ها واجب‌الاتباع می‌باشد.

بنابر آن، حزب طلب نصره را بر کارهای خود شامل نموده، آغاز به خواستن آن از افراد قدرت مند کرد و نصرت را برای دو هدف می خواهد:

اول: بخاطر طلب حمایت تا بتواند در امن و امان دعوت را حمل نماید و به پیش برود؛

دوم: بخاطر رسیدن به حکومت جهت برپا کردن خلافت و اعاده حکم بمانزل الله که در صحنۀ زندگی، دولت و جامعه تطبیق شود.

حزب در پهلوی این که به طلب نصره اقدام کرد، هم چنان همه اعمالی را که قبلاً بدان می پرداخت، به طور مستمر ادامه داد که عبارت از درس های متمرکز در حلقات، ثقافت دسته جمعی، توجه جدی به امت برای کشاندن اسلام به دوشش، ایجاد رأی عام نزد امت، مقابله با دولت های کافر استعمارگر، کشف نقشه های شان، رسوا ساختن دسائس آنان، مقابله با حُکام و بیان مصالح امت و رعایت امورشان بود. حزب در این اعمال مستمر بوده و به آن ادامه می دهد و از الله سبحانه و تعالی آرزومند است که برای وی و امت مسلمان کامیابی، نصرت و پیروزی را نصیب گرداند که آنگاه مؤمنان به نصرت الله سبحانه و تعالی شادمان خواهند شد.

اما مرحله سوم: همانا مرحله رسیدن به حکومت از طریق امت و اعمال طلب نصره می باشد تا این که اسلام را به صورت کامل و بدون تجزیه تطبیق نماید. آنگاه حزب وظیفۀ عملی خود را که بخاطر آن تأسیس شده بود، به عهده می گیرد. دولت خلافت برپا شده و حزب از افکار و احساسات جامعه سرپرستی نموده و اسلام را در زندگی مسلمانان به شکل انقلابی - که تدریج را نمی پذیرد و قطع نظر از اوضاع و ظروف جامعه - تطبیق می نماید و دعوت اسلامی را برای تمام جهان از طریق دعوت و جهاد حمل می نماید.

این از فضل و احسان الله سبحانه و تعالی بر ما و سایر مردم است که اسلام به رأی عام تبدیل شده و یگانه امید امت در نجات گردیده است. بعد از آن که یادی از خلافت کرده نمی شد، حالا ورد همه زبان ها شده و برپا کردن آن و اعاده حکم بما انزل الله همانا

به حیث آرزوی تمام مسلمانان گردیده است.

و از الله خواهانیم که قدم‌های ما را استوار نموده به امداد غیبی از نزد خود ما را یاری رساند و کمر ما را با فرشته‌گان خود محکم سازد و این‌که مؤمنان را اخلاص نیت نصیب گرداند و با نصرت قوی و موفق از نزد خود ما را سرفراز گرداند! این‌که به برپا کردن خلافت و نصب خلیفه ما را قادر گرداند که با وی به شنیدن و اطاعت بر این‌که در میان ما به کتاب الله و سنت رسولش صلی‌الله‌علیه‌وسلم حکم کند، بیعت کنیم و نظام‌های کفری را از همه سرزمین‌های اسلامی نابود نماید و مسلمانان را تحت بیرق خلافت یک‌جا ساخته و سرزمین‌های شان را با دولت خلافت یک‌پارچه سازد!

آمین!



www.ummatproduction.com